

تاریخ پنهان امپراتوری؛ آدمکشان اقتصادی، شغال ها و حقایقی درباره فساد جهانی

گفت و گو با جان پرکینز^۱

چکیده :

جان پرکینز که سال ها در بطن سیستم در هم تنیده امنیتی - اقتصادی آمریکا کار کرده است، به بهانه چاپ یکی از کتاب های خود، در این گفت و گو توضیح می دهد که او و همکارانش چگونه در پوشش کارشناسان اقتصادی ارشد، اما در واقع به منظور رام کردن رهبران کشورهای که با آمریکا به سرکشی برخاسته بودند، به کشورهای آمریکای لاتین اعزام می شدند. اگر چه مأموریت صوری آنها، انجام مطالعات اقتصادی در ارتباط با تأثیر وام های دریافتی توسط این کشورها بر روی رشد تولید ناخالص ملی آنها بوده است، اما مأموریت اصلی آنها، تطمیع و تهدید رهبران این کشورها برای پذیرش خواسته های آمریکا بوده است. به این ترتیب، این رهبران دو گزینه بیشتر پیش روی نداشتند؛ تن دادن به این خواسته ها و بهره مندی از پاداش های مالی کلان، یا از دست دادن جان خود در جریان سوء قصدهای برنامه ریزی شده .

امروز ساعتی را در کنار مردی می گذرانیم که ادعا می کند در بطن نیروهایی که جهانی سازی شرکتی را هدایت می کنند، کار کرده است. جان پرکینز در اولین کتاب خود «اعترافات یک آدمکش اقتصادی»، داستان فعالیت خود را به عنوان مشاور با دستمزد بسیار بالا برای رهبران قدرتمندی برایمان بازگو می کند که در راه تدوین سیاست های مطلوب دولت و شرکت های آمریکایی که خودش آن را «شرکت کراسی» می نامد، فعالیت می کنند. او می گوید، در این دوره از زندگی شغلی خود، کمک کرده تا آمریکا بر سر کشورهای فقیر در سراسر جهان کلاه بگذارد. وی می گوید که این فریب از طریق وام دادن تریلیون ها دلار به این کشورها عملی می شده است. از آنجا که این وام ها سنگین تر از آن بوده اند که این کشورها توان بازپرداخت آن را داشته باشند، به ناچار کنترل اقتصاد های آنها به دست آمریکا می افتاده است. جان پرکینز به تازگی کتاب دوم خود را با عنوان «تاریخ پنهان امپراتوری آمریکا: آدمکشان اقتصادی، شغال ها و حقایقی درباره فساد جهانی» منتشر کرده است. امروز در استودیو در خدمت جان پرکینز هستیم. به «دمکراسی اکنون!» خوش آمدی .

جان پرکینز: متشکرم. خیلی خوشحالم که اینجا هستم .

خب، قبل از هر صحبتی برای کسانی که معنای اصطلاح «آدمکشان اقتصادی» را نشنیده اند، توضیح دهید که منظورتان از این اصطلاح چیست؟

پرکینز: من به نظر خودم؛ سخن گزافی نگفته ایم، اگر بگوییم که از زمان جنگ جهانی دوم به این سو، ما آدمکشان اقتصادی را تربیت کرده ایم تا با کمک آنها نخستین امپراتوری جهانی واقعی را در دنیا به وجود آوریم. ما این کار را بر خلاف سایر امپراتوری های تاریخ، در اصل بدون استفاده از نیروی نظامی انجام داده ایم. این کار را با ظرافت تمام، از طریق اقتصادی انجام داده ایم .

ما اهداف خود را از راه های مختلف بسیاری دنبال می کنیم، اما شاید رایج ترین آنها این باشد که یک کشور

جهان سومی را که دارای منابع سرشاری است که شرکت های ما به آن چشم دارند - مثل نفت - شناسایی می کنیم و بعد ترتیبی می دهیم که وام کلانی از طریق بانک جهانی یا یکی از سازمان های خواهر آن، به آن کشور پرداخت شود. این پول هیچ گاه عملاً به دست آن کشور نمی رسد. به جای آن به جیب شرکت های آمریکایی می رود که پروژه های زیرساختی کلان - مثل شبکه های توزیع برق، پارک های صنعتی، بندرگاه ها، بزرگراه ها - را می سازند، کارهایی که به تعداد معدودی از اغنیا سود می رساند اما هیچ سودی برای مردم فقیر این کشورها ندارد. فقرا به شبکه های انتقال نیرو متصل نیستند. آنها مهارتی برای به دست آوردن شغلی در پارک های صنعتی ندارند. ولی بار این بدهی هنگفت به آنها و کل آن کشور تحمیل می شود. این وام ها آن قدر کلان هستند که این کشورها احتمالاً توانایی باز پرداخت آن را نخواهند داشت. بنابراین در یک مقطع زمانی، آدمکشان اقتصادی مثل ما، به آن کشور باز می گردیم و می گوییم: «بین، می دانی که تو پول کلانی را از ما قرض گرفته ای. بدهی خودت را هم نمی توانی پرداخت کنی، بنابراین بیا یک جوری با هم کنار بیاییم.»

حالا پیشینه خودتان را توضیح بدهید. چه چیزی از شما یک آدمکش اقتصادی ساخت؟

من از دانشکده تجارت در دانشگاه «بوستون» فارغ التحصیل شدم و به استخدام اداره امنیت ملی درآمد، یعنی بزرگ ترین و شاید سری ترین سازمان جاسوسی کشور. گاهی اوقات مردم فکر می کنند که سیا بزرگ ترین سازمان جاسوسی ماست، ولی اداره امنیت ملی بارها از آن بزرگ تر است. این سازمان خیلی هم سری است. شایعات زیادی هم درباره این سازمان وجود داشت. به نظر من، ما چیزهای زیادی را درباره سیا می دانیم، ولی درباره سازمان امنیت ملی چیزهای بسیار کمی می دانیم. می دانید که این سازمان ادعا می کند که در زمینه رمزنویسی فعالیت می کند؛ یعنی پیام ها را رمز گذاری و رمزگشایی می کند، ولی در واقع همه ما می دانیم که کسانی که در آنجا کار می کنند، همان کسانی هستند که به مکالمات تلفنی ما گوش می دهند. همین اخیراً این موضوع فاش شد. در طول دو سال اولی که در کالج بودم، آنها یک رشته آزمون از من گرفتند؛ آزمون هایی خیلی جامع مثل آزمایش های دروغ سنجی و روان شناسی. به نظرم گفتن این حرف منصفانه باشد که آنها من را به عنوان یک آدمکش اقتصادی بالقوه خوب شناسایی کردند. آنها همین طور تعدادی ضعف را در شخصیتم شناسایی کردند که به قلاب انداختن و به کار گرفتن من را برای آنها بسیار آسان می کرد. فکر می کنم، همه به نوعی دارای این ضعف ها باشند. در فرهنگ ما سه ماده مخدر بزرگ وجود دارد: قدرت، پول و سکس. در میان ما کیست که به یکی از اینها اعتیاد نداشته باشد؟ در آن زمان، من هر سه آنها را با هم داشتم. بعد به لشگرهای صلح پیوستم. تشویق شده بودم که این کار را از طریق سازمان امنیت ملی انجام دهم. سه سال را در اکوادور گذراندم و در کنار مردم بومی آمازون و کوه های آند زندگی کردم؛ مردمی که در آن زمان، تازه شروع به جنگ علیه شرکت های نفتی کرده بودند. در واقع بزرگ ترین پرونده های حقوقی زیست محیطی در تاریخ جهان، توسط این مردم علیه «تگزاکو، شورو» گشوده شد. این برای کاری که من انجام می دادم، تمرین بسیار خوبی بود. در حالی که هنوز در لشگرهای صلح بودم، به استخدام یک شرکت خصوصی آمریکایی به نام «چارلز تی.مین» در آمدم که یک شرکت مشاوره ای در خارج از بوستون بود و حدود دو هزار کارمند داشت، شرکتی بسیار جدی که حجم کار آن طاقت فرسا بود و آن طور که فهمیدم، کار آن تربیت آدمکشان اقتصادی بود

(همانطور که قبل تر توضیح دادم). این نقشی بود که بر عهده گرفتیم و تدریجاً پله های ترقی را در آنجا بالا رفتیم تا به پست اقتصاددان ارشد رسیدیم .

این سازمان چگونه با سازمان امنیت ملی پیوند می خورد؟ آیا ارتباطی بین آنها وجود داشت؟ ببین، نکته بسیار جالبی که درباره کل این سیستم وجود دارد این است که هیچ ارتباط مستقیمی بین آنها وجود ندارد. اداره امنیت ملی با من مصاحبه کرد و من را شناسایی کرد و بعد من را به این شرکت خصوصی احاله داد. این سیستمی بسیار ظریف و هوشمند است که در آن صنایع خصوصی وظایفی را انجام می دهند . به این ترتیب، اگر در جایی مشتمان باز شد که به مقامات محلی رشوه داده ایم یا آنها را به فساد کشانده ایم، تقصیر متوجه آن صنایع خصوصی می شود نه دولت آمریکا .

جالب این است که در مواردی که آدمکشان اقتصادی شکست می خورند، کسانی که ما آن را «شغال ها» می گفتیم، وارد عمل می شوند. کار آنها سرنگون کردن دولت ها یا ترور رهبران آنهاست و آنها نیز در دل صنایع خصوصی فعالیت می کنند. آنها کارکنان سیا نیستند. همه ما تصویر مأمور ۰۰۷ را در ذهن داریم، مأموری دولتی که برای کشتن به کار گرفته می شود. اما بنا به تجربه من، این روزها مأموران دولتی این کار را نمی کنند. این کار توسط مشاوران خصوصی انجام می گیرد که به کار گرفته شده اند. خود من تعدادی از این افراد را می شناختم و هنوز هم می شناسم .

شما در کتابتان «تاریخ پنهان امپراتوری آمریکا»، در باره در دست گرفتن قدرت جهانی در هر سطحی سخن می گوید. درست همین الان ما شاهد اعتراضات گروهی هستیم که در آستانه برگزاری اجلاس گروه هشت در آلمان صورت می گیرد . کمی درباره اهمیت این موضوع صحبت کنید .

به نظر من، این موضوع شدیداً اهمیت دارد. در دنیای امروز چیزی دارد اتفاق می افتد که بسیار مهم است. بله، وقتی به تیتراهای روزنامه ها نگاه می کنیم، چیزی که به طور قطع می توانیم بگوییم این است که ما در جهانی بسیار خطرناک زندگی می کنیم. دنیایی که بسیار کوچک نیز شده است که در آن می توانیم بلافاصله از آنچه که در آلمان یا وسط آمازون یا هر جای دیگر اتفاق می افتد، با خبر شویم. سرانجام ما شروع به درک جهان پیرامون خود کرده ایم . به نظرم، فرزندان یا نوادگان ما و تمام بچه های دیگری که در هر جای این سیاره زندگی می کنند، در حال کسب این توانایی هستند که چگونه جهانی صلح آمیز، با ثبات و پایدار داشته باشند. چیزی که گروه ۸ هنوز آن را درک نکرده است .

لطفاً توضیح دهید که گروه ۸ چیست؟

خب، گروه ۸ از ثروتمندترین کشورهای جهان تشکیل شده است و آنها عمدتاً کشورهایی هستند که جهان را اداره می کنند. رهبر آنها نیز ایالات متحده است؛ اما رهبر این گروه عملاً شرکت هایی هستند که در این کشورها قرار دارند . این کار، کار دولت ها نیست، چرا که دولت ها به نفع شرکت ها عمل می کنند. در کشور خودمان شاهد هستیم که دو نامزد ریاست جمهوری آتی، چه دمکرات چه جمهوری خواه، باید هر کدام چیزی نزدیک به نیم میلیارد دلار پول جمع کنند . این پول را که من و شما نمی پردازیم. این پول عمدتاً از سوی افرادی پرداخت می شود که مالک شرکت های بزرگ ما هستند و آن را اداره می کنند. در نتیجه دولت ها تماماً

مدیون این شرکت ها هستند. بنابراین گروه ۸ در واقع گروهی از کشورهاست که نماینده بزرگ ترین شرکت های چند ملیتی در جهان هستند و به واقع در خدمت منافع آنها هستند .

از آن طرف، آنچه که ما امروزه در اروپا شاهد هستیم - و به شدت در آمریکای لاتین و در خاورمیانه نیز می بینیم - مقاومت و اعتراضی ژرف علیه آن امپراتوری است که از دل این سیستم بیرون آمده است. این امپراتوری آن چنان ظریف و نامحسوس عمل می کند که مردم متوجه آن نمی شوند، چون توسط نیروی نظامی بنا نشده است. این امپراتوری توسط آدمکشان اقتصادی بنا شده است. اکثر ما از وجود آن مطلع نیستیم. بیشتر آمریکاییان اصلاً به ذهنشان هم خطور نمی کند که دلیل اتخاذ این سبک های زندگی باورنکردنی از سوی همه ما، این است که ما بخشی از یک امپراتوری بسیار شرور هستیم که عملاً مردم سراسر جهان را به بردگی گرفته است و از آنها سوء استفاده می کند. ولی مردم کم کم در حال درک این موضوع هستند. اروپایی ها و آمریکای لاتینی ها نیز در آستانه این درک قرار دارند .

اجازه دهید حالا به سراغ آمریکای لاتین برویم و در باره پرونده قضایی شورون تگزاکو صحبت کنیم . بله، این موضوع فوق العاده اهمیت دارد. زمانی که من به عنوان داوطلب لشگرهای صلح در سال ۱۹۶۸ به اکوادور فرستاده شدم، تگزاکو تازه وارد این کشور شده بود و به همراه سیاستمداران بومی و بانک جهانی، به مردم این کشور وعده داده بود که قصد دارد این کشور را از فقر بیرون بکشد. مردم هم این وعده ها را باور کردند. من هم در آن زمان این وعده را باور کردم. ولی درست عکس این اتفاق رخ داد. نفت این کشور را بسیار فقیرتر کرده بود، در حالی که تگزاکو از قبل نفت این کشور، ثروت کلانی به جیب زده بود. این شرکت نواحی وسیعی از جنگل های بارانی آمازون را نیز نابود کرد .

بنابراین پرونده ای که امروز مطرح است، توسط یک وکیل نیویورکی و چند وکیل اکوادوری به جریان افتاده است. در این پرونده، ادعای درخواست شش میلیارد دلار غرامت شده که بزرگ ترین پرونده زیست محیطی در تاریخ جهان به شمار می رود و به نام سی هزار نفر از مردم اکوادور علیه تگزاکو ثبت شده است که اکنون در مالکیت شورون قرار دارد. این مبلغ به عنوان غرامت بالغ بر هجده میلیارد گالن از زباله های سمی که توسط این شرکت وارد جنگل های بارانی اکوادور شده، درخواست شده است. در اثر این اتفاق و در نتیجه ابتلا به سرطان و سایر بیماری های خطرناک مرتبط با آلودگی، ده ها نفر از مردم منطقه آمازون جان خود را از دست داده اند و همچنان در حال جان دادن هستند .

اجازه دهید درباره آمریکای لاتین و رهبران آن مثل جیم رولدوس و اهمیت او صحبت کنیم. شما در کتاب اولتان «اعترافات یک آدمکش اقتصادی» درباره او چیزهایی نوشته اید .

درست است. جیم رولدوس مرد شگفت انگیزی بود. پس از سال ها حاکمیت دیکتاتورهای نظامی در اکوادور، دیکتاتورهایی که دست نشانده آمریکا بودند، یک انتخابات دموکراتیک در این کشور برگزار کردند و این مرد یعنی جیم رولدوس برنامه ای را مطرح کرد که می گفت، منابع اکوادور و به خصوص نفت، باید در جهت کمک به مردم این کشور به کار گرفته شود. این اتفاق در اواخر دهه ۱۹۷۰ رخ داد. من را ابتدا به اکوادور و در همان زمان به پاناما فرستادند تا با عمر توریکس کار کنم. یعنی عمده کار برای به فساد کشاندن آنها و تغییر دادن نظراتشان

تلاش کنم. می دانید، در قضیه رولدوس، او با اختلاف بسیار زیادی برنده انتخابات شده بود و اجرای سیاست ها و وعده های خود را شروع کرده بود و قصد داشت از شرکت های نفتی مالیات بگیرد. او تهدید کرد که اگر آنها بخش عمده ای از سود خود را به اکوادور بازگردانند، شرکت هایشان را ملی اعلام خواهد کرد. بنابراین من به همراه آدمکشان اقتصادی دیگر به آنجا اعزام شدم. من نقش بسیار کوچکی در این قضیه ایفا کردم، اما در پاناما و با توریکس، نقشی بسیار بزرگ داشتم. ما برای تغییر دادن سیاست های این افراد به این کشورها فرستاده شدیم، برای واداشتن آنها به عمل کردن بر خلاف وعده هایی که داده بودند. در این راستا، کاری که عمدتاً باید با این قبیل افراد کرد این است که به آنها بگویید: «ببین، می دانی که اگر دستور ما را اجرا کنی، من می توانم خودت و خانواده ات را بسیار ثروتمند کنم. من می توانم این اطمینان را بدهم که خیلی ثروتمند خواهی شد. اگر به بازی ما تن ندهی، اگر وعده های انتخاباتی خودت را دنبال کنی، امکان دارد به همان راهی بروی که آلنده در شیلی یا آرینز در گواتمالا یا لومومبا در کنگو رفت.» به این ترتیب ما می توانیم تکلیف خود را با این گونه رهبران معلوم کنیم که یا باید آنها را سرنگون یا ترور کنیم، چون آنها نمی خواهند به بازی ما تن بدهند. ولی رولدوس با ما راه نیامد. او هم مثل عمر توریکس فسادناپذیر باقی ماند.

و هر دو نفر اینها - از دیدگاه یک آدمکش اقتصادی - به شدت آزاردهنده بودند. چون نه تنها می دانستم ممکن است شغلم را از دست بدهم، بلکه می دانستم که اگر در مأموریت خود شکست بخورم، اتفاقی ترسناک رخ می دهد: شغال ها از راه می رسیدند و یا این افراد را سرنگون می کردند یا ترور. در هر دوی این موارد، این افراد مورد سوء قصد قرار می گرفتند، من تردید نداشتم. در سال ۱۹۸۱، آنها با فاصله دو ماه از یکدیگر، در دو سانحه هوایی جداگانه کشته شدند - هواپیماهای اختصاصی هر دوی آنها سقوط کرد - ..

در باره اتفاقی که برای عمر توریکس افتاد، بیشتر توضیح دهید.

خب، عمر خیلی سرسختانه در برابر ایالات متحده ایستادگی کرد و درخواست کرد که کانال پاناما باید به مالکیت پانامایی ها درآید. من زمان زیادی را با عمر توریکس سر کردم و خیلی هم به او علاقه مند بودم، خیلی بیشتر از یک شخص. او چهره ای به شدت کاریزماتیک بود؛ بسیار شجاع و در ارتباط با خواسته هایی که برای مردم کشورش داشت، بسیار ناسیونالیست بود. من نتوانستم او را به فساد بکشانم. برای اینکه او را به راه آمدن با خود وادارم، تمام کارهای ممکن را انجام دادم ولی ناکام ماندم. از طرف دیگر، به شدت نگران این بودم که اتفاقی برایش رخ دهد و نسبت به این موضوع کاملاً اطمینان داشتم. هواپیمای رولدوس در ماه مه سقوط کرد. مدتی بعد از این اتفاق، او (عمر) اعضای خانواده اش را جمع کرد و گفت: «احتمالاً نفر بعدی من هستم ولی من آماده رفتن هستم. اکنون ما کانال را بازگردانده ایم.» او برای در دست گرفتن کانال پاناما، معاهده ای را با جیمی کارتر امضا کرده بود. او گفت: «من کارم را انجام داده ام و حالا برای رفتن آماده ام.» یک بار هم خواب دیده بود که هواپیمایش با کوه برخورد کرده است. ظرف دو ماه بعد از اتفاقی که برای رولدوس رخ داد، همین اتفاق برای توریکس نیز افتاد.

و شما با هر دو نفر آنها ملاقات کردید؟

بله، با هر دوی آنها ملاقات کردم.

چه گفت و گوهایی بین شما صورت گرفت؟

خب، خصوصاً با توریکس، من مدت زیادی را در برخی جلسات رسمی و نیز در جشن ها و مهمانی ها در باغ با او گذراندم - او به این جور کارها خیلی علاقه مند بود - و پیوسته می کوشیدم او را سر عقل بیاورم که به خواسته های ما تن دهد و به او می گفتم که اگر این کار را کند، او و خانواده اش قراردادهای فریبنده ای به چنگ خواهند آورد، به شدت ثروتمند خواهد شد و همچنین به او هشدار هم دادم. ولی او به هشدارهای بیشتر نیاز نداشت، چون خودش می دانست که اگر به راه ما نیاید، احتمالاً چه بر سرش خواهد آمد. طرز فکر او این بود که «من می خواهم کاری را که از دستم بر می آید، در طول عمرم انجام دهم و بعد، بگذار این اتفاق بیفتد.» در آن زمان با به اصطلاح آدمکشان اقتصادی چه گفت و گوهایی داشتید؟ یعنی زمانی که شما در چارلز مین مشاور ارشد رئیس مشاوران شدید .

می دانی، وقتی با سایر افراد بودم، پشت یک میز مثلاً در هتل پاناما می نشستیم؛ در حالی که می دانستیم، هر دوی ما برای رام کردن این افراد است که در آنجا حضور داریم، ولی در عین حال مشاغل رسمی نیز داشتیم که مطالعات اقتصادی بود، برای نشان دادن اینکه اگر آن کشور یک وام را بپذیرد، می تواند وضعیت تولید ناخالص ملی خود را بهبود بخشد یا نه. ما درباره این جور چیزها صحبت می کردیم. گمانم کمی شبیه کاری است که دوتا مأمور سیا یا دو تا جاسوس انجام می دهند. یعنی اگر کنار هم نشسته اند و چیزی می نوشند، در واقع درباره آنچه که در زیر سطح جریان دارد، حرفی با هم نمی زنند. ولی آنها یک شغل رسمی هم دارند و بیشتر به مباحث مربوط به مشاغل خود می پردازند. در حالی که در واقع، این دو در آن قضیه، ارتباط نزدیکی با هم دارند .

بنابراین ما گزارش های اقتصادی را برای مثلاً عمر توریکس تهیه می کردیم که اثبات می کرد، که اگر آن وام های سنگین را بپذیرد، تولید ناخالص ملی کشورش رشدی سرسام آور پیدا خواهد کرد و مردمش به این طریق می توانند از فقر بیرون آیند. ما گزارش هایی را تهیه می کردیم که از یک منظر ریاضی - اقتصادی، معنا و مفهوم داشتند. در واقع گاهی هم پیش می آمد که با این وام ها، تولید ناخالص ملی کشورها افزایش هم می یافت. اما چیز دیگری که حقیقت داشت و عمر و رولدوس و من هم کاملاً می دانستیم این بود که حتی اگر کل اقتصاد این کشورها هم رشد کند، با آن وام ها، مردم فقیر و فقیرتر خواند شد. اغنیا تمام این پول ها را نصیب خود می کردند، چون بیشتر مردم فقیر، حتی ارتباطی با تولید ناخالص ملی نداشتند. آنها هیچ نفعی نمی بردند، ولی بار بدهی ها روی گردن آنها می افتاد و به دلیل این وام های کلان، کشور آنها در درازمدت قادر به ارائه مراقبت های درمانی، تحصیلات و دیگر خدمات اجتماعی نبود .

منبع www.InformationClearingHouse :